

آینده مبهم محافظه کاران مسلمان

گفتگو با سید علی محمودی پیرامون اسلام سیاسی

ایران فردا، شماره ۱۴، مرداد ۱۳۹۴

سید علی محمودی

www.drmahmoudi.com

ظهر روز سی ام تیر در دفتر دکتر سیدعلی محمودی – استاد دانشکده روابط بین الملل و پژوهشگر اندیشه سیاسی و روشنفکری دینی – میهمان او بودیم تا درباره آینده اسلام سیاسی به گفت و گو بنشینیم. بحث را با تاملی بر مفهوم اسلام سیاسی آغاز کردیم. مرکز ثقل بحث بر شناسایی تمایز جریان‌هایی که ذیل عنوان اسلام سیاسی طبقه‌بندی می‌شوند، قرار گرفت. از منظر محمودی، جریان محافظه کاران مسلمان را باید از نوگرایان، سنت‌گرایان و بنیادگرایان مسلمان تفکیک کرد. وجه تمایز این جریان با سنت‌گرایان، داشتن پروژه سیاسی و تمسک به مشی انقلابی همراه با مصلحت‌گرایی است. تفصیل این نکته و آینده پیش روی هر یک از جریان‌های چهارگانه را در این گفت‌وگو می‌خوانیم.

به عنوان نخستین بحث، تامل بر مفهوم «اسلام سیاسی» ضروری به نظر می‌رسد. بر اساس منظری که اسلام را ذاتاً دینی سیاسی تلقی می‌کند، آیا صفت سیاسی در مفهوم «اسلام سیاسی» زائد به نظر نمی‌رسد؟ به عبارتی، آیا مفهوم «اسلام سیاسی» به معنای وجود گونه‌ی دیگری از اسلام که غیر سیاسی است، نمی‌تواند تلقی شود؟ آیا مفهوم اسلام سیاسی را مفهومی رسا و دقیق می‌دانید؟ وقتی ما از اسلام سخن می‌گوییم، عنوانی است برای یک دین از ادیان ابراهیمی. هنگامی که در محتوای کتاب و سنت، مطالعه و غور می‌کنیم، با گزاره‌هایی مواجه می‌شویم که دارای ابعاد اجتماعی و سیاسی و همین‌طور احکام مربوط به روط اجتماعی است. بنابراین در ذات و ماهیت دین اسلام و در احکامی که مبتنی بر شریعت است، گزاره‌های اجتماعی و سیاسی، یافت می‌شود. به این اعتبار می‌توانیم بگوییم بخش‌هایی از آنچه که دین اسلام را در کتاب و سنت تشکیل می‌دهد، سیاسی و اجتماعی است؛ هم به اعتبار متون دینی که نقطه تمرکز آن قرآن است و هم به اعتبار سنت صدر اسلام که با تجربه حکومت نبوی و علوی همراه است. اینکه «اسلام سیاسی» به عنوان یک اصطلاح در سطح بین‌الملل به کار می‌رود، بیشتر ناظر به یک توصیف جامعه‌شناختی است و نه معنا و مفهومی که دارای بعد نظری باشد. در بعد نظری می‌توانیم بگوییم که در دین اسلام، وجوه سیاسی به طور پراکنده به شکل گزاره‌هایی در قرآن به چشم می‌خورد. تجربه‌های حکومت پیامبر و امام علی هم از نوع تجربه حکومت‌های بشری بوده‌اند، زیرا برابر خواسته و با حمایت مردم شکل گرفته‌اند، با این تفاوت که در رأس آنها یک پیامبر و یک امام به عنوان جانشین او قرار گرفته‌اند. از بعد جامعه‌شناختی می‌توان گفت

ما عنوان اسلام سیاسی را به مثابه یک مفهوم اعتباری به کار می‌بریم، و جامعه‌شناسان می‌توانند از طریق آن گرایش‌های سیاسی گوناگون اسلام‌گرا را مورد مطالعه قرار دهند.

تعبیر «اسلام سیاسی» به شکل عام برای نام بردن از جریان‌های مختلف فکری درون اسلام از بنیادگرایی گرفته تا روحانیت سیاسی و روشنفکری مذهبی به کار برده شده است. به توجه به این گستره‌ی عام کاربرد، آیا وجه مشترکی بین تلقی این جریان‌های متعارض از «اسلام» و «سیاسی بودن» آن وجود دارد که سبب شده از همه‌ی این جریان‌ها ذیل مفهوم «اسلام سیاسی» نام برده شود؟ نقطه تمایز جریان‌های متعارضی که ذیل عنوان اسلام سیاسی صورت‌بندی می‌شوند چیست؟ اکنون که از جریان‌های اسلام‌گرا صحبت به میان آمد، من می‌توانم یک طبقه‌بندی چهارگانه را در اینجا به طور خلاصه مطرح کنم که عنوان‌های آن عبارت‌اند از: سنت‌گرایان مسلمان، بنیادگرایان مسلمان، نوگرایان مسلمان، و محافظه‌کاران مسلمان. از سنت‌گرایان مسلمان می‌توانیم به عنوان یک جریان نام ببریم که محدود به یک جغرافیای خاص هم نیست و در تمام جهان، به ویژه کشورهای مسلمان‌نشین می‌توانیم این جریان را مشاهده کنیم. سنت‌گرایان مسلمان داعیه و پروژه سیاسی ندارند، پایبند به جنبه‌های قدسی و معنوی و ارزش‌های فردی و اجتماعی اسلام هستند و دغدغه آنها زیست مومنانه در جهان مدرن است. بنابراین می‌توان گفت آنان نوعی درک، برداشت و همدلی با جهان مدرن دارند. اما دغدغه، گرایش و آمال و آرزوی آنها، زیست مومنانه و قرار گرفتن در یک فضای معنوی و قدسی است. این جریان، چنان که گفتم، فاقد پروژه سیاسی است. هیچ داعیه سیاسی که بخواهد با آن از رهگذر احزاب سیاسی، نهادهای مدنی، و پویش‌های سیاسی و اجتماعی، نظم جدیدی را رقم بزند و حکومتی تأسیس کند، ندارد. اصولاً سنت‌گرایان مسلمان برای حکومت‌ها رقیب محسوب نمی‌شوند. آنان اهل تعامل با حکومت‌ها هستند، اما در امر سیاسی و در چارچوب نظام‌های حکومتی، مشارکت سیاسی نمی‌کنند. آنان از منابع مالی خوبی برخوردارند، متفکرانی، سخنگویان و مروجانی دارند، از رسانه‌های نوین مانند ماهواره و اینترنت سود می‌جویند، در سطح جهانی گفت‌گو و فعالیت می‌کنند، و شمار طرفدارانشان نیز کم نیست.

دسته دوم بنیادگرایان مسلمان‌اند که دارای پروژه سیاسی هستند و درون‌مایه نظری سیاسی آنها، ادعای بازگشت به صدر اسلام و سیره سلف صالح است و در برداشتشان از دین، نوعی جزمیت و تصلب و پرهیزجندی از تفسیر موسع و روشمند کتاب و سنت به چشم می‌خورد. آنان -که ملا عمر و ابوبکر بغدادی الگوه‌های شناخته شده‌اشان هستند- در عرصه اجتماعی و سیاسی، آمریت استبدادی و انواع خشونت را در بالاترین حد ممکن اعمال می‌کنند؛ همانند رسم ضد انسانی بردگی به ویژه بردگی جنسی زنان، گردن زدن و به آتش کشیدن مخالفان و اسیران، تخریب میراث فرهنگ و تمدن انسانی، و این همه را به نام اسلام انجام می‌دهند. از این رو، برداشت آنان از کتاب و سنت، تاریخی و جغرافیایی است و بیشتر منطبق با رخدادهایی است که در فضای ۱۰۰۰ سال پیش، به اراده خلفای مستبد و تجاوزگر اموی و عباسی پدید آمده است. بدین سان در می‌یابیم که بنیادگرایان مسلمان در مبانی و بنیان‌های دینی و آموزه‌های قرآنی، به دنبال فهمی همه‌جانبه در چارچوب یک نظام اندموار انسانی، مابعد الطبیعی، وحیانی، و اخلاقی نیستند. به همین دلیل به سراغ سوره‌ها و آیه‌هایی می‌روند که به طور عمد در مدینه نازل شده و شماری از آن‌ها ناظر به جنگ‌ها، درگیری‌ها و

رخدادهایی است که با تأسیس حکومت نبوی در یثرب رقم زده شده است. اینان اگر در پیام های بنیادین قرآن تامل کنند، باید از خود بپرسند که چرا تمام سوره های قرآن به جز سوره توبه، با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می شود؟ چرا پیامبر اسلام در قرآن با صفت «رحمت للعالمین» توصیف شده است؟ چرا خداوند به پیامبر می گوید: «پس به ابرکت رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پُر مهر] شدی، و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه، و در کار [ها] با آنان مشورت کن...»؟ به باور من، این گونه پیام ها که شمار آن ها بسیار است، همانند پرچم برافراشته ای است که جهت گیری اصلی و گرایش بنیادین اسلام را در چارچوب گزاره های وحیانی در قرآن نشان می دهد. بر این اساس، صفت «رحمانی» برای اسلام، از فهمی معرفت شناختی سرچشمه می گیرد. «اسلام رحمانی» مفهومی سلیقه ای نیست، بلکه از رهگذر تامل در مطاوی قرآن به دست می آید. اگر این همه آیه در قرآن درباره رعایت اخلاق فردی و اجتماعی، رحم، شفقت، مدارا، وفای عهد و پیمان، بخشش، گذشت، و پاداش ده برابر یک کار خوب در میان نبود، از دین اسلام، درک اسلام رحمانی حاصل نمی شد. اگر هر جای قرآن را که باز می کردی با عتاب و تندی و خشونت و معرفی خداوند رحمان و رحیم با صفت «قاصم الجبارین» روبرو می شدی، یعنی سوره ها به جای «بسم الله الرحمن الرحيم» با «بسم الله القاصم الجبارین» شروع می شد، فهم و برداشت دیگری برای مسلمانان و دینداران و اسلام شناسان از دین اسلام حاصل می شد. اما نگاه بنیادگرایان مسلمان، نگاهی متصلب و خشونت آمیز است، و به شدت با ارزش ها و سازوکارهای دموکراتیک به ویژه حاکمیت مردم، در تناقض قرار دارد. در اندیشه آنان، حکومت بر اراده یک فرد و بر خودکامگی و دیکتاتوری استوار است که یک نفر «از بالا» به عنوان خلیفه و امام، دستور ها را دیکته می کند. البته این خلیفه ها، همانند رهبران طالبان و داعش، با نزدیکان خود مشورت هم می کنند. پس چنان که گفتم، بنیادگرایان مسلمان در کار اجرای پروژه سیاسی خود، با هدف تأسیس «دولت اسلامی» و یا «خلافت اسلامی» و در چالش با جامعه متمدن بین المللی هستند. بنیادگرایان مسلمان، با تمام دیگر گرایش های مسلمانان - که به آن خواهی پرداخت -، در تعارض جدی قرار دارند.

دسته سوم، نوگرایان مسلمان اند که دغدغه جدی نسبت به زیست مومنانه در جهان امروز دارند. برای آنان، فهم کتاب و سنت بر پایه تفکیک فهم دین از حقیقت دین، سلوک مومنانه، اخلاق گرایی و هویت دینی، دارای اولویت است. من در مقاله ای که با عنوان «منظومه فکری - اعتقادی نواندیشی دینی» منتشر شده، درباره ویژگی های نواندیشی دینی و نوآوری های آن، از تفاوت هایی که میان نواندیشی دینی و سنت گرایی دینی وجود دارد، به تفکیک یاد کرده ام که در این جا ضرورتی به تکرار آن نیست. نوگرایان مسلمان با دموکراسی به مفهوم امروزی آن، هم نوایی و هم سوئی دارند. نوگرایان مسلمان دارای پروژه سیاسی برای کسب، حفظ و افزایش قدرت اند و آن را حق شهروندی خود می دانند. در نظام سیاسی نوگرایان مسلمان، همه مردم شهروند محسوب می شوند. این شهروندان نه فقط در مقابل قانون برابر اند، بلکه از نظر حقوقی نیز با یکدیگر برابر هستند. آنان عموماً هویتی چند وجهی دارند. به عنوان نمونه، نوگرایان مسلمان در ایران، در درجه اول ایرانی اند، سپس خود را دیندار و آنگاه دموکرات می دانند. ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا دموکراسی مورد قبول نوگرایان مسلمان، دموکراسی کلاسیک مبتنی بر نصف به اضافه یک، و یا اکثریت مطلق در صورت نرسیدن به اجماع است؟ پاسخ منفی است. امروزه دموکراسی و لیبرالیسم آن چنان به هم آمیخته شده اند که

تفکیک آنها از یکدیگر بسیار دشوار است. ما انسان‌ها از سده نوزدهم میلادی به این سو، به تدریج به لحاظ نظری از دموکراسی کلاسیک عبور کرده‌ایم. آن دموکراسی که جان استوارت میل در قرن نوزدهم از آن صحبت می‌کند، دموکراسی لیبرال است. امروزه، دموکراسی فقط صرف رأی‌گیری در انتخابات و یک دموکراسی عددی نیست. آزادی، برابری (به معنی برابری شهروندان در مقابل قانون و هم‌چنین برابری شهروندان با یکدیگر از نظر حقوقی)، تشخیص فرد در مقابل جمع، حقوق بشر، محیط زیست، صلح، مبارزه بدون خشونت، پرهیز از جنگ و خون‌ریزی، مدارا، حقوق اقلیت‌ها و... مجموعه حقوقی هستند که به آن‌ها ارزش‌های دموکراتیک نیز گفته می‌شود. این ارزش‌ها در واقع ارزش‌های لیبرالی هستند که دموکراسی برخی از آن‌ها را دارا بوده و بسیاری را به تدریج پذیرفته است.

از چند سال پیش، پرسشی در این رابطه برای من مطرح شده است. پرسش این است: آیا در جهان امروز، زیست مومنانه با قرائت نوگرایانه، با دموکراسی لیبرال سازگاری دارد؟ در کتاب «درخشش‌های دموکراسی» در فصل «دموکراسی لیبرال و دینداری مومنانه» کوشیده‌ام مواردی از تعارض دموکراسی لیبرال را با زیست مومنانه از زاویه نوگرایی دینی نشان بدهم. البته این موارد اندک است، ولی وجود دارد. در این فصل در پی این نبوده‌ام که از آغاز راه‌حل ارائه کنم. فقط خواسته‌ام این فرضیه را به آزمون بگذارم که بین زیست مومنانه و دموکراسی لیبرال، تناقض وجود دارد و در میدان عمل، به تضاد می‌انجامد. برداشت من این است که در مورد این موضوع در ایران خیلی کم بحث شده است. به هر حال، نوگرایان مسلمان همه‌جانبدار دموکراسی‌اند و باید هم باشند، چرا که بهترین شیوه حکومت در جهان امروز است. اما لیبرالیسم و نسبت آن با دموکراسی، دموکراسی لیبرال و زیست مومنانه، و هم‌چنین سهم سوسیالیسم در تعدیل دموکراسی لیبرال، به ویژه برای نوگرایان مسلمان، جای کار و بررسی‌های دقیق و جدی دارد.

گرایش چهارم را محافظه‌کاران مسلمان نام‌گذاری کرده‌ام. این افراد چه کسانی هستند که با سنت‌گرایان، بنیادگرایان و نوگرایان تفاوت دارند؟ در زبان لاتین واژه *conservare* وجود دارد که واژه‌های *conservative* و *conservation* از آن گرفته شده است. این واژه دقیقاً به معنای «حفظ و نگهداری» و در مقابل اندیشه‌های لیبرال و رادیکال است. محافظه‌کاران مسلمان دارای پروژه سیاسی برای کسب، حفظ و افزایش قدرت هستند. اما وجوه تمایز آنان از سه جریان دیگر چیست؟ فکر می‌کنم دو بعد اصلی، این جریان را از جریان‌های سه‌گانه دیگر تفکیک می‌کند: یکی واقع‌گرایی و دیگری آرمانی. گرایش محافظه‌کاران مسلمان در مورد دین، مذهب، ارزش‌ها، سنت‌ها، آداب و رسوم، و مانند این‌ها، حفظ و نگهداری نظام فکری و اعتقادی است که به آن باور دارند. البته این جریان، دستاوردهای سنت‌گرایان مسلمان را به میزان زیادی مورد استفاده قرار داده و از آن بهره برده است. یک نکته باریک در این میان به چشم می‌خورد و آن این است که محافظه‌کاران مسلمان در مورد ساختارها، پایبند حفظ الگوها و سرمشق‌های سنتی هستند. منظور از ساختارهای سنتی، نهادهای قدرت سیاسی با درونمایه و محتوای سنتی است. شما ممکن است ببینید که آنان در نظام سیاسی خود از نام قوای سه‌گانه استفاده کنند. ممکن است ببینید که احزاب و نهادهای مدنی در حکومت آنان طبق قانون اساسی آزاد است، اما این‌ها بیشتر از بعد نظری است. در این جریان، تفسیر دین و مذهب، ارزش‌ها، سنت‌ها، و ساختارها، در یک چارچوب محافظه‌کارانه و مصلحت‌آمیز انجام می‌گیرد که فرجام آن حفظ «وضع موجود» است. پروژه سیاسی این جریان اقتدارگرایانه و از این نظر سنتی و پیشا-دموکراتیک است و نظام

افلاطونی را به یاد می‌آورد. در این ساختار سیاسی که محافظه‌کاران مسلمان به وجود می‌آورند، «اطاعت» جنبه محوری و وزن سنگینی دارد و عنصر «مصلحت» در آن نقشی محوری بازی می‌کند؛ چرا که این نظام، نظام بنیادگرای بسته و متصلب نیست. محافظه‌کاری مسلمان، چنانچه شرایط اجتماعی و سیاسی اقتضا کند، در حکومت‌گری به نرمش و انعطاف روی می‌آورد و بر اساس مصلحت عمل می‌کند؛ هر چند ممکن است عنوان آن نیز دموکراتیک و جمهوری باشد و حتی ساختارهای نظام جمهوری مانند قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه در آن وجود داشته باشد. انتخابات در این نوع حکومت دیده می‌شود، اما به معنای اعمال اراده شهروندان در یک روند آزاد و دموکراتیک نیست که با استفاده از سازوکار انتخابات، قدرت سیاسی را تعیین کنند و قوای سه‌گانه آن، تبلور حاکمیت ملت باشد. در واقع، کار آنان نوعی استفاده از سازوکارهای نظام جمهوری دموکراتیک به صورت شکلی است. جوهر و محتوای دموکراسی و نظام جمهوری که شهروندان از طریق انتخابات آزاد، اراده سیاسی خود را به منصفه ظهور می‌رسانند، در چنین ساختاری به چشم نمی‌خورد. می‌توان گفت، پیشاپیش برای مردم تصمیم‌هایی گرفته می‌شود. مردم می‌توانند در نهایت بر این تصمیم‌ها با رای دادن و یا ندادن، صحنه بگذارند یا نگذارند.

این شیوه و رفتار که مبتنی بر یک برداشت از اسلام است، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

در پاسخ می‌توان گفت: ما دوگانه‌ای داریم که سال‌ها در جهان، به ویژه در بعضی از کشورهای مسلمان نشین مورد بحث بوده است: «حاکمیت مردم / حاکمیت الله». دین‌داران باورمند به اصل حاکمیت مردم بر این نظر اند که اگر می‌گوییم نظام جمهوری، جمهوری دموکراتیک و یا اسم دموکراسی را به کار نمی‌بریم، اما می‌خواهیم به رسم آن عمل کنیم، باید بپذیریم که صاحب همه قدرت‌ها مردم‌اند؛ مردمی که در باور دینی، بندگان خداوند هستند و از نعمت‌های خداوند در جهان برخوردارند و خلافت روی زمین به دوش آنان نهاده شده است و در نگاهداری از این امانت، مسئولیت دارند. بر این اساس، حاکمیت حق لاینفک مردم است. حاکمیت مردم یعنی سرزمین، سرمایه‌ها، منابع، اموال، املاک، ذخائر و... همگی متعلق به مردم است و هیچ کس نمی‌تواند در خصوص این قلمرو و همه سرمایه‌هایی که در آن وجود دارد، برای خودش حق انحصاری قائل باشد. مردم می‌توانند آزادانه و مختارانه تصمیم بگیرند که بخش‌هایی از حقوق خود را در انتخاباتی آزاد و قانونی به نمایندگان برگزیده خود تفویض کنند. بر این اساس، یک نظام جمهوری می‌تواند بر پایه حاکمیت مردم بنیان نهاده شود. باید بر این موضوع تاکید نهاد که دین‌دارانی که به حاکمیت مردم باور دارند، لزوماً حاکمیت الله را نفی نمی‌کنند؛ از این جهت که جهان را خدا آفریده و ملکوت خداوند در جهان مستقر شده و ما از نعمات خداوندی به عنوان سرمایه استفاده و یا آن را تبدیل به قدرت می‌کنیم. این دو به هیچ‌وجه با یکدیگر در تناقض نیستند. اما اگر گروهی بخواهند زیر عنوان حاکمیت الله، با رویه‌ای پدرسالارانه و از طریق قیومیت و آمریت، حقوق مردم را مصادره بکنند و سرنوشت مردم را که حق ذاتی آنان است، به دست خود رقم بزنند، چنین دخالتی قابل فهم و دفاع نیست، بلکه تحکمی و دلبخواهی است و از دایره تبیین نظری بیرون است.

ممکن است قدرت سیاسی محافظه‌کاران مسلمان از رهگذر قهر انقلابی شکل بگیرد و مستقر شود. در مرحله انقلاب و فروپاشیدن نظم موجود، این جریان می‌تواند ظرفیت‌های رادیکال و انقلابی را به کار گیرد. این

ظرفیت‌ها، چنان که می‌دانیم، میراث چپ، چه کمونیسم روسی و چه چپ‌گرایی اروپایی از نوع فرانسوی است. مرده ریگ انقلاب‌ها، اندیشه‌های چپ‌گرا است و هسته سخت آن، کمونیسم است. اما هنگامی که نظام سیاسی مستقر می‌شود، می‌بینیم که از نظر ارزش‌ها، سنت‌ها، نگاه به دین و ساختارها و کارکردهایی که با استفاده از ظرفیت‌های دوران مدرن مثل نظام جمهوری فراهم می‌آید، دارای محتوا و درون‌مایه محافظه‌کارانه است. به همین دلیل است که نظام سیاسی باید به هر قیمتی حفظ شود. آیا این غیر از محافظه‌کاری و حفظ و نگهداری وضع موجود است؟ آنچه گفتیم، بعد واقع‌گرایانه در تأسیس ساختار سیاسی و حفظ آن و قدرت بخشیدن بیشتر به آن در اندیشه محافظه‌کاران مسلمان است.

اما این اندیشه، بعد آرمانی هم دارد که بیشتر از طریق مشی انقلابی در قلمرو ملی، منطقه‌ای و جهانی ظهور و بروز می‌کند، یعنی چالش برمی‌انگیزد، نظم بین‌المللی را پس می‌زند و به سازوکارهای دموکراتیک و بین‌المللی باور و التزام ندارد. به عنوان نمونه، به نظام ملل متحد نگرشی منفی دارد. مصلحت اقتضا می‌کند که با این سازوکارها، با اعلامیه جهانی حقوق بشر، با منشور ملل متحد و سازمان ملل متحد همراهی و هم‌سویی کند، اما در عین حال مبانی و بنیان‌های این اسناد و نهادها را از اساس قبول ندارد و این دیدگاه را آشکارا در عرصه عمومی مطرح می‌کند. بنابراین می‌توان در بعد آرمانی در این نظم سیاسی و درون‌مایه محافظه‌کاران، رفتارهای انقلابی را مشاهده کرد. اما آیا این جهت‌گیری‌های انقلابی، اصل است یا فرع، مبتنی بر استراتژی است یا تاکتیک است؟ رفتار محافظه‌کاران مسلمان نشان می‌دهد که این جهت‌گیری‌ها اصل و برپایه استراتژی نیست، بلکه فرع و تاکتیک است. یعنی رادیکالیسم و انقلابی‌گری، ذیل ساختار محافظه‌کارانه تعریف می‌شود و هر زمان که شرایط اقتضا کند، مانند اینکه نظام سیاسی با شرایط خطر، هم‌چون تحریم، محاصره و جنگ روبرو شود، برای عبور از وضعیت قرمز خطر، به مصلحت روی می‌آورد. به سخن دیگر، مصلحت‌پلی است که بعد آرمان‌گرایی محافظه‌کاری مسلمان را به بعد واقع‌گرایی پیوند می‌دهد. از این رو است که امواج انقلابی برای تغییرات درونی، پیرامونی - منطقه‌ای و جهانی اوج می‌گیرد و هر گاه با خطر جدی مواجه شود، راه نرمش را برمی‌گزیند و به مصلحت روی می‌آورد. در جریان محافظه‌کاران مسلمان، مصلحت برای حفظ قدرت و حفظ وضع موجود، حرف اول را می‌زند. بنابراین، محافظه‌کاران مسلمان با دست‌گشاده و هرگاه که ضرورت ایجاد کند، از اصل مصلحت بیشترین بهره را می‌برند. در میان بنیادگرایان و نوگرایان مسلمان نیز که دارای پروژه سیاسی هستند، گرایش به مصلحت - اگر هم وجود داشته باشد - تا این حد پررنگ نیست.

چنین به نظر می‌رسد که شما میان روشنفکران دینی و نواندیشان حوزوی، تمایزی در تعیین نسبت اسلام و سیاست قائل نیستید؛ چرا که هر دو را ظاهراً ذیل «نوگرایان مسلمان» طبقه‌بندی کردید. در کتاب «نواندیشان ایرانی» هم شما کسانی چون نائینی، مطهری، بازرگان و شریعتی را مجموعاً ذیل عنوان «نواندیشان ایرانی» گرد آورده‌اید. سؤال این است که آیا در فهم نسبت اسلام و سیاست، تمایزی میان این دو جریان نمی‌توان قائل شد؟

در مورد محمدحسین نائینی، مرتضی مطهری و مانند آنان، معتقدم که در چارچوب محافظه‌کاران مسلمان می‌گنجند. محافظه‌کار دست‌کم در عالم نظر می‌تواند نوگرا باشد. طرح فقهی نائینی در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله»، محدود کردن قدرت مطلقه سلطان در چارچوب «حکومت مقیده» یا مشروطه است. اما این

بیشتر ظاهر و روبه نظریه نائینی است. من کوشیده ام در فصل مربوط به نائینی در «نواندیشان ایرانی» نشان بدهم که نظریه فقهی نائینی، اگرچه در مقابل استبداد مطلقه در ایران مطرح شده و او را در شمار حامیان مشروطه‌خواهی ایرانی قرار داده، اما در ماهیت و جوهر، چیزی جز محافظه‌کاری مسلمانان نیست. تاکید می‌کنم که وجوه اشتراک فکری و فقهی بین محمدحسین نائینی و شیخ فضل‌الله نوری بسیار زیاد است. به عنوان نمونه، هر دو در مورد برابری، نظری یگانه دارند. در نگاه نائینی و نوری، ازسویی، همه مردم در مقابل قانون برابرند؛ از سوی دیگر، مردم از نظر حقوقی با یکدیگر برابر نیستند. نائینی و نوری، هر دو، بر امتیاز اعمال «تو»ی فقیهان بر مصوبه‌های مجلس شورای ملی صحنه می‌گذارند. قوه مجریه نیز، به نظر نائینی و نوری، باید با اذن فقیهان برپا شود و گرنه مشروعیت ندارد. البته نائینی و نوری، اختلاف نظرهایی نیز با هم دارند. نائینی قانون موضوعه و نظام قانون‌گذاری را بر مدار فقه شیعه و رای عقلا می‌پذیرد، اما نوری قانون به معنای Law یعنی پدیده‌ای که در دوران مدرن به وجود آمده و منابع آن از ارزش‌ها، آداب و رسوم، قراردادهای، دین و تجربه‌های قانونگذاری کشورهای دیگر سرچشمه می‌گیرد را نمی‌پذیرد و آن را بدعت می‌داند. از نگاه او، قانون چیزی جز فتاوی فقیهان نیست که به باور او قانون اسلام است. عالمان مشروطه‌خواه، همانند آخوند خراسانی و محمد حسین نائینی، هیچ کدام در چارچوب بنیادگرایان مسلمان نمی‌گنجد، اما در چارچوب نوگرایان مسلمان به عنوان چهره‌هایی با هویت ملی، دینی و دموکراتیک نیز جای نمی‌گیرند، هر چند اندیشه‌ها و موضعشان از نوگرایی تهی نیست. طرح «حکومت مقیده» نائینی - که شاخص‌ترین و نظام‌مندترین رساله را در صدر مشروطیت نوشته - چنان که در «نواندیشان ایرانی» نشان داده شده، با دموکراسی حداقلی هم سازگاری ندارد. در عین حال، نائینی با قدرت مطلقه فردی قانون ستیز - که زمانی شکل محمدعلی‌شاهی داشت و اکنون شکل طالبانی، داعشی و بوکوحرامی دارد - دست کم در عالم نظر، به چالش برمی‌خیزد.

نواندیشان و روشنفکران دینی از هم قابل تفکیک هستند. پروژه نواندیشان دینی، بیشتر نظری و تأثیراتش درازمدت است، اما روشنفکران دینی ضمن اینکه کار فکری می‌کنند، حضور ملموس و مستقیم در چهارراه‌های تغییرات و تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در میان مردم دارند و همواره خود را زمینه‌ساز نوگرایی و پدیدآوردن شرایط آزادتر، برابرتر و اخلاقی‌تر در جامعه می‌دانند. درباره نسبت میان روشنفکران دینی و «نواندیشان حوزوی» پرسیدید. نواندیشان حوزوی، استادان و فضایی هستند که در حوزه و دانشگاه درس می‌خوانند، منابع معرفتی آنان متکثر است، معاصر جهان امروز اند، به معرفت‌شناسی و نقادی باور و اشتغال اند، شالوده منابع دینی آنان قرآن است، و اخلاق‌گرا هستند. این نسل از حوزویان، رو به رشد اند و امید آینده حوزه‌ها هستند و در شمار نواندیشان و یا روشنفکران دینی قرار می‌گیرند؛ با این تفاوت که کثیری از آنان افرادی محافظه‌کار اند و از پاره‌ای الزامات صنفی روحانی آزاد نشده‌اند. این نسل به باور من، «روحانی» نیستند. به کار بردن صفت روحانی، کم لطفی و حتی جفاکاری در حق آنان است. تعداد محدودی از آنان «عالم دینی» اند و شمار کثیری در مسیر عالم دینی شدن گام بر می‌دارند. این پدیده حوزوی، در نوع خود امیدبخش، مثبت و مبارک است. باورها و زیست جهان نواندیشان حوزوی با نواندیشان و روشنفکران دینی، یکسان و یا بسیار به هم نزدیک اند. گفت و گو میان نواندیشان و روشنفکران دینی و نواندیشان حوزوی، چند سالی است که آغاز شده است. من در تابستان سال گذشته برای ارائه سخنرانی درباره «اخلاق و حقوق بشر» در همایشی، به قم رفتم. حاضران آن نشست، اغلب حوزویانی بودند که دوره دکتری خود را در یکی از رشته

های علوم انسانی می گذرانند. بحث هایی که میان ما درگرفت، برای من بسیار امیدبخش، آموزنده و شوق انگیز بود. اکثر آنان با هوش، نکته سنج، فروتن، آماده یادگرفتن و دارای نگاه انتقادی بودند. حوزه در حال پوست انداختن است و نوگرایی دینی، نگین انگشتی آن است.

چنان که گفته شد، در ذات اسلام، گوهر سیاسی در چارچوب گزاره‌های اجتماعی و سیاسی به چشم می‌خورد. اما این به آن معنا نیست که در اسلام یک نظریه بسامان سیاسی حکومت وجود دارد؛ زیرا اسلام دین است و به عنوان یک دین ابراهیمی، کار پیامبرانه و هدایت گرانه می‌کند و نه کار فیلسوفانه. نظریه‌پردازی سیاسی، به ویژه در انداختن نظریه حکومت، کار فیلسوف سیاسی است نه کار پیامبر. این سخن به معنی فقدان رابطه میان دین و سیاست نیست. موضوع رابطه دین و سیاست از سویی، و استقلال نهاد دین و حکومت از سوی دیگر، به سده هجدهم میلادی در اندیشه های جان لاک، ژان ژاک روسو و ایمانوئل کانت باز می‌گردد. در ایران، دست کم از سال ۱۳۴۰ خورشیدی به این سو، اندیشه ورنانی مانند مهدی بازرگان و مرتضی مطهری، درباره ارتباط میان دین و سیاست، و استقلال نهاد دین از حکومت، نوشته‌ها و گفته‌های بسیاری دارند.

آینده‌ی آنچه اسلام سیاسی نامیده می‌شود را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به عبارت دیگر، آیا در دهه‌های آینده نسبت اسلام و سیاست با تحولات و تغییرات بنیادین مواجه خواهد شد، یا کمابیش همین جریان‌های متکثر به حیات خود ادامه می‌دهند؟

به نظر می‌آید برای مردمانی که دیندار اند و می‌خواهند در جهان مدرن مومنانه زندگی کنند، بهترین و راه‌گشایترین نظریه در پروژه نواندیشی و روشنفکری دینی به چشم می‌خورد. البته من اینجا بین علی شریعتی از یک سو و مهدی بازرگان و عبدالکریم سروش از سوی دیگر تفکیک قائل می‌شوم. چون گفتمان شریعتی - چنان که در «نواندیشان ایرانی» هم بحث کرده‌ام - گفتمانی انقلابی است که در یک سپهر انقلابی مطرح شده است. اما قبل از شریعتی و هم‌زمان با او، بازرگان گفتمانی دموکراتیک را ارائه می‌دهد و وقتی می‌گوید جمهوری اسلامی، مفهوم «جمهوری مسلمانان» را از آن فهم می‌کند و می‌پذیرد. یعنی مردم ایران در قلمرویی جغرافیایی، نظامی را تأسیس می‌کنند که می‌توان هر اسمی مانند جمهوری، جمهوری اسلامی و یا جمهوری ایران روی آن نهاد. همان گونه که ما در جهان، دموکرات مسیحی داریم، می‌توانیم دموکرات مسلمان هم داشته باشیم. جمهوری دینداران به این معنی است که مردم نمایندگانی را در انتخاباتی آزاد و قانونی برمی‌گزینند. این نمایندگان در مجلس موسسان، قانون اساسی را می‌نویسند و پس از تأسیس مجلس شورای ملی، قانون گذاری می‌کنند و پس از آن، مجلس سنا کار مجلس شورای ملی را بازبینی و نهایی می‌کند و قوانین را جهت اجرا به نخست وزیر و یا رئیس جمهور ابلاغ می‌کند. طبعاً قانون گزاران و مجریان، از آنجا که برگزیده دین داران اند و خود نیز باور دینی دارند، در کنار دغدغه های ملی و جهانی، موازین دینی را نیز در تصمیم گیری ها در نظر می‌گیرند.

فکر می‌کنم در آینده، اولاً سنت‌گرایان مسلمان، اعم از شیعه و سنی، به حیات مومنانه خود در نظام‌های سیاسی جهان مدرن ادامه خواهند داد و با حکومت‌ها، چه بپسندند و چه نپسندند، تعامل می‌کنند؛ بدون این که وارد قلمرو سیاست ورزری و کسب قدرت شوند.

بنیادگرایان مسلمان به تحركات انقلابی و لجام گسیخته خود با هدف تشکیل خلافت اسلامی ادامه خواهند داد. ظرفیت و استعداد این جریان کم نیست. این وضعیت، دارای دلایل و علت هایی است که شناخت آن ها نیاز به موشکافی و ارزیابی دقیق دارد. تا زمانی که آن دلایل و علت ها در سطح بین المللی فهمیده و با برنامه ریزی و همکاری جهانی برطرف نشود، این وضعیت ادامه پیدا خواهد کرد. به نظر من یکی از دلایل اصلی پدید آمدن این وضعیت، وجود تبعیض، نبود مفاهمه با جریان های سلفی و بنیادگرا، و توسعه نیافتگی اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بسیاری از کشور های مسلمان نشین است.

جهان ما در فرایند حیات جمعی مردم به عنوان شهروند، رو به تحول و ارتقا است. در کشورهای مسلمان نشین از جمله در ایران، گرایش و گذار به دموکراسی به روشنی مشاهده می شود و ارزش های دموکراتیک به تدریج در حال گسترش و تعمیق است. از این رو، می بینیم که در جریان اصلاح گرا و نوگرا که باورمند به دین و دموکراسی است، اعمال خشونت به چشم نمی خورد و مدارا در سطحی قابل قبول دیده می شود. بنابراین، ارزش های مشترک، عقلانیت، مدارا و بی نیازی از اتوریت های که به عنوان سرکرده، مردم را برای کوشش و پویا اجتماعی و سیاسی به عرصه عمومی دعوت کند، از ظهور جریانی نو حکایت می کند. بعضی کشورها در جهان اسلام، همانند مالزی، ترکیه و تونس، در حال تجربه تاسیس حکومت های ملی، دین گرا و دموکراتیک هستند که چیزی جز تحقق پروژه روشنفکران و نواندیشان دینی نیست. شاخص های توسعه و ارتقاء استقلال این کشورها نشان از موفقیت نسبی آنان دارد. مشی این کشورها به گونه ای است که سهم وطن، سهم دینداری و سهم زیست دموکراتیک در جهان امروز ادا شود، بدون این که یکی قربانی دیگری گردد.

محافظه کاران اگر نتوانند بین مجموعه باورهای محافظه کاری از سویی - که برای آنان جنبه بنیادین و محوری دارد - و مشی انقلابی در چارچوب آرمان ها و آرزو ها از سوی دیگر، تلائم و سازگاری پدید آورند، ممکن است فرجام کارشان به فتور و فرسودگی منتهی شود و به تدریج از چشم مردم بیفتند. واقعیت این است که در بعد حفظ ساختارها، میزان عقلانیت در این جریان کم نیست. اما آنان در چارچوب آرمان گرایی - که نظامی گری، ماجراجویی، تمامیت خواهی و اقتدارطلبی از مولفه های اصلی آن است - با مانع و بن بست مواجه می شوند، حتی اگر از رهگذر نظریه مصلحت بتوانند برخی پارگی ها را رفو کنند. فرجام کار چنین چرخه ای، تضعیف امکانات، سرمایه ها و ناتوانی در پاسخ گویی به نیازهای پایه مردم و فرسایش مداوم است. این جریان در حال حاضر در وضعیت بحرانی به سر می برد. برون رفت از این بحران، بیش از دو راه ندارد: یا باید با اسلام رحمانی و ارزش های عقلانی و اخلاقی جهان امروز خود را هماهنگ کند و در عین حال در حفظ استقلال و هویت ملی، دینی و دموکراتیک خود بکوشد، یا اینکه تناقض نظری بین حفظ ساختارها، و مشی انقلابی که در ابعاد ملی، منطقه ای و جهانی به تضاد های ویرانگر می انجامد، این جریان را روز به روز تکیده تر، ناتوان تر و درمانده تر خواهد کرد، تا جایی که ممکن است کار را در سراسیمی بحران فزاینده مشروعیت و کارآمدی، به فروپاشی بکشاند. این دو راه پیش رویشان است. چنانچه بتوانند هم بستگی و سازگاری نظری و عملی از راه باز بینی و بازاندیشی در کارنامه خویش پدید آورند، ممکن است بتوانند به حیات خود ادامه دهند. برون داد چنین وضعیتی، حفظ سرمایه ها، قرار گرفتن در مدار توسعه و تأمین رضایت مردم خواهد شد.

با این وصف، شما آینده جریان محافظه‌کاران مسلمان را مبهم‌تر و نامتعیین‌تر از بنیادگرایان و سنت‌گرایان تصویر می‌کنید؟

ببینید؛ بنیادگرایان تکلیف خودشان را با مشی سیاسی ضد انسانی و خشونت‌آمیز منتهی به دولت اسلامی روشن کرده‌اند. سنت‌گرایان اساساً در پی تاسیس قدرت سیاسی نیستند. نوگرایان در افقی روشن، آرام آرام، با هویت سه‌گانه ملی، دینی و دموکراتیک به پیش می‌روند و پیام آور اخلاق، عقلانیت و امید‌اند. اما محافظه‌کاران در وضعیت تناقض‌آمیز و بلاتکلیفی به سر می‌برند. آنان باید به این پرسش پاسخ بدهند که آیا فلسفه سیاسی‌اشان بر پایه آزادی، برابری، حقوق مردم، حاکمیت مردم، و انتخاب مردم بر پایه هر نفر یک رای است، یا اینکه با این اصول پایه توافق و همدلی ندارند و انتخابات از نظر آنان، بیشتر چیزی شبیه مناسک و مراسم است که یکی از پس دیگری برگزار می‌شود، اما گزینش اولیه و اصلی با کسانی است که خود را «ذیصلاح» می‌دانند و سرنوشت انتخابات مردم را از پیش رقم می‌زنند؟ این‌گونه مشکلات که با عدم شفافیت نیز همراه است، سرنوشت سیاسی محافظه‌کاران مسلمان را در ابهام قرار داده است.